

مباحث لسانی

نامه‌های دوازده ماه

بقلم آقای پورداد

استاد دانشگاه

از یازدهم فروردین ماه ۱۳۰۴ هجری شمسی نامه‌های دوازده ماه دیگر باره در ایران فارسی گردید و سال هجری قمری بسال هجری شمسی تبدیل یافت . بجای محرم و صفر و ربیع و جز آن ، فروردین و اردیبهشت و خرداد گفتند .

در روزگار داریوش بزرگ هخامنشی (۴۸۵ - ۵۲۱ پیش از میلاد) تقویم دینی مزدیسنا در ایران زمین رواج گرفت . و ماه‌های زرتشتی جای نشین ماه‌های فرس هخامنشی گردید . اینچنین بود تا استیلای عرب و نفوذ تقویم اسلامی ، اما نامه‌های فارسی دوازده ماه یکسره از یادها نرفته بود ، در ادبیات ما بکار میرفت و در تقویمها نوشته میشد و بویژه در بسیاری از جاهای ایران مانند پارینه دسر و زبانهای کشاورزان بود چنانکه در خوانسار و مارندران و جز آن . نویسندگان ایرانی و عرب قرون پیش هر يك معانی از برای این ماهها نوشته‌اند و برخی ازهم میپنانه ما در این سالهای اخیر معانی بیش از پیش شگفت آمیز از برای آنها پنداشته‌اند . این مقاله در بیان معانی این دوازده ماه است . معانی این ماههای دینی زرتشتی از برای کسی که اندک آشنائی با مزدیسنا و نامه مینوی اوستا دارد روشن است . با اندک آشنائی با فقه اللغة و زبانشناسی هر گونه شبهه در باره این معانی از میان برداشته میشود . پیرامون معنی شگفت آمیزی گشتن و از برای هر لغت ریشه و بنی خنده آور جستن در این چند سال اخیر میان ما رواج یافت اگر اتفاقاً واژه‌ای یا چیزی از آن با يك واژه دیگر فارسی شباهتی داشته باشد همان را اساس قرار میدهند مثلاً خرداد را از ریشه خوردن می‌پندارند و مرداد (امرداد) را بگیاه مورد می‌پیوندند ، اگر کلمه‌ای در فارسی از این قبیل نیافتند ،

۱ - داریوش در وقایع چهارمین و پنجمین سال پادشاهی خود نامه‌های نه‌ماه فرس

را در کتیبه بیستون یاد کرده است ، نگاه کنید به خرده اوستا گزارش (تفسیر) نگارنده ص ۲۰۶

بعدس نادرست خود متوسل میشوند . چنانکه نویسنده فرهنگ انجمن آرای ناصری اردرا در اردبشت و اردشیر بمعنی خشم و غضب گرفته است غافل از اینکه از برای یافتن بنیاد لغات قومی باید بزبان پیشین آن قوم پرداخت و تحول زبان ولغت را در طی قرون گذشته در نظر داشت هیچیک از واژه‌هایی که امروزه در فارسی داریم ، در قدیم چنین هیئت و تلفظی نداشته ، نه خرداد و امرداد هیئت باستانی خود بهار سیده و نه خوردن و مورد .

(۱) فروردین : فرور یا فرورد از یک واژه فرس هخامنشی بهار سیده است . این واژه در یک نام خاص در سنک نیشته بهستان (کتیبه بیستون) بجا مانده ، داریوش بزرگ یکی از هموردان خود را بنام فر ورتی Fravarti یاد کرده است . دومین پادشاه ماد نیز فر ورتی نام داشته ، پدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از میلاد مسیح در مغرب ایران بنای شهر باری گذاشت و همدان را پایتخت خود ساخت نیز چنین خوانده میشده و هردوت آنان را Deiokes و Phraortes یاد کرده است . فر ورتی برابر است با واژه اوستائی فر وشی Fravashi که در پهلوی فر وهر Fravahr شده است . فروشی در اوستا یکی از نیروهای نهانی (فرای باطنی) است که پس از در گذشت آدمی باروان ودین (وجدان) از تن جدا گشته بسوی جهان مینوی گراید .

اماد در آغاز هر سال برای سرکشی خان و مان دیرین خود فرود آید و در هنگام ده شبانه روز بروی زمین بسربرد . بمناسبت فرود آمدن فرورهای نیاکان ، هنگام نوروز را فروردین خوانده‌اند .

فر ورتی (فر وشی) یا فرور (فرورد) از دو جزء ترکیب یافته ، نخست از فر Fra یا فرا Frā که بمعنی پیش است ، در اوستا و فرس هخامنشی بسیار آمده و در سر یکدسته از واژه‌های فارسی بجا مانده چون فرزانه و فرمان و فرارفتن و فراخواندن و جز آن . در سانسکریت پر Pra و در لاتین پرو Pro و در زبانهای گوتی اروپا به هیئتهای مختلف موجود است : دوم از ریشه مصدر ور Var که بمعنی پوشاندن و نگهداری کردن و پناه بخشیدن است . آنچه آن که در اوستا آمده فروشی (فرورتنی) نیروئی است که اهورامزدا از برای نگهداری آفریدگان نیک از آسمان فرورستاد و نیروئی است که سراسر آفرینش نیک از پرتو آن پایدار است . پیش از آنکه اهورامزدا جهان خاک را بیافریند ، فرورد هر یک از آفریدگان نیک این گیتی را در جهان مینوی ز برین بیافرید و هر یک را بنوبه خود از برای نگهداری آن آفریده جهان خاک فری میفرستد پس از فنا و زوال آن آفریده فرورد آن دیگر باره بسوی آسمان گراید و همان پاکی و تقدس ازلی بماند اما چنانکه گفتیم هیچوقت کسی را که بوی تعلق داشت فراموش نمیکند و هر سال یکبار بدیدن وی میآید و آن هنگام جشن فروردین است باروزهایی که از برای فرود آمدن فرورهای نیاکان و پاکان و پارسایان اختصاص یافته است ۱

۱ - درباره فرورد و فروردین بشت نگاه کنید بجلد اول یشتها ، گزارش نگارنده

اما هیئت واژه فروردین : در اوستا چنانکه در فرس هخامنشی و سانسکریت، هشت حالت (casus) موجود است ، یکی از آنها حالت اضافه است ، واژه فروردین بهیئت همین حالت در جمع تألیف که در اوستا بسیار آمده ، بارسیده است همیشه با واژه اشاون ashâvan (اشون achaon) آمده ، فروردهای پاکان ، فروردهای نیرومند پارسایان . چنانکه دیده میشود از واژه فروردین واژه مضاف الیه آن که پاکان باشد افتاده است و نظیر آن واژه « بهشت » است که بزودی خواهیم دید موصوف این صفت عالی در فارسی افتاده است

بنابر این «ین» در واژه فروردین علامت صفت نیست مثل زرین و چوین و مسین .

(۴) اردیبهشت : نام دومین ماه نیز ازده واژه ترکیب یافته : نخست از آرتَ arta (= آرت areta = آرت ereta) در سانسکریت رتَ rta برابر است با واژه اوستائی آشَ asha یعنی درستی و راستی و پاکی و پارسائی و تقدس . همین واژه است که در اردشیر و اردوان دیده میشود . دوم از صفت عالی و هیئت vahishta یعنی بهترین راستی یا بهترین پاکی و تقدس . در اوستا آشَ acha با صفت و نگهوَ vanghu با با صفت عالی و هیئت بسیار آمده است . و نگهوَ همان است که در فارسی وه (= به) شده است و صفت عالی همین واژه است که در فارسی بهشت شده است . تبدیل واو اوستائی و فرس هخامنشی به باء در فارسی بسیار است از آنهاست و فرَ vafra = برف ، و آتَ vâta = باد ، و نا vana = بن (درخت) و جز آن .

همچنین در فارسی این دو حرف بهمدیگر تبدیل میشود چون بزغ (= وزغ) بان (= وان) (بشتیوان) و جز آن . و هیئت جداگانه نیز در فارسی بجا مانده و آن واژه بهشت است بمعنی فردوس اما از این صفت عالی موصوفش در فارسی افتاده است ، این موصوف انگهوَ anghu بوده بمعنی هستی ، بود ، زندگی ، جهان ، در اوستا بان موصوف و صفت و هیئت بسیار بر میخوریم و بمعنی بهشت گرفته شده یا بهترین هستی ، بهترین جهان . در واژه دوزخ «انگهوَ» در فارسی بجا مانده است در اوستا دوزنگهوَ dujanghu مرکب است از دو ژ و انگهوَ یعنی هستی بد ، زندگی زشت . دوزِ یادوش dush بمعنی بدوزشت در سر بگذسته از واژه‌های دیگر نیز دیده میشود چون دشمن ، دشوار (= دشخوار) دشنام ، دژخیم (بد نهاد) بد سرشت ، بد خلق .

گذشته از واژه بهشت که همان هیئت صفت عالی فرس هخامنشی و اوستا برای ما بیادگار مانده واژه مهست هم در شاهنامه چندین بار بکار رفته .

نخستین سرنامه بود از مهست شهنشاه کسری یزدانپرست

مهست در اوستا مسیشتَ masishta صفت عالی مس mas (= مه) میباشد یعنی بهترین ، چنانکه دیده میشود هر دو جزء نام دومین ماه ، اردیبهشت ، در فارسی بجا مانده و نظر با سامی که با جزء ارد ترکیب یافته چون اردشیر و اردوان و اردلان و اردکان و اردبیل باید حرف اول آن مفتوح باشد نه مضموم .

اردیبهشت (آش و هیئت asha-vahishta) که نگهبانی دومین ماه سپرده باوست یکی از امشاسپندان یا مہین فرشتگان (archange) دین زرتشتی است . پنج ماه دیگر از

سال که خرداد و امرداد و شهر بور و بهمن و اسفند باشد نیز بنام امشاسپندان خوانده شده است. اردیبهشت در جهان مینوی نماینده پاکی و تقدس و قانون ایزدی اهورا مزداست و در جهان خاکی نگهبانی آتش سپرده باوست .

(۳) خرداد : یکی از امشاسپندان و غالباً با امشاسپند امرداد یکجا در اوستا آمده است . خرداد نماینده رسائی و کمال اهورا مزداست و در این گیتی بنگهبانی آب گماشته شده است . از واژه خرداد مانند نامهای امشاسپندان و ایزدان دیگر گاهی در اوستا معنی آن که رسائی و کمال است اراده میشود و گاهی نام مخصوص یکی از مهین فرشتگان است . این واژه ازدو جزء ترکیب یافته نخست هور و Haurva که جداگانه در اوستا بسیار آمده و صفت است بمعنی رسا ، همه ، درست (تمام ، کامل) . در فرس هخامنشی هرو و haruva همان است که در فارسی « هر » شده : هر چیز ، هر کس در سنک نوشته بهستان (کتیبه بیستون) فر هر و Fra-haravam که از همین واژه است یعنی رو بهم ، فراهم . در سانسکریت سر و sarva در گزارش پهلوی اوستا (= زند) هر جا که هور و haurva آمده در پهلوی به هماک (= همه) گردانیده شده است .

اما جزء دوم که داد باشد ربطی ندارد با دات dāta که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی قانون است و در فارسی داد گردیده و بمعنی عدالت گرفته شده چنانکه در واژه دادگر همچنین پیوستگی ندارد با دات dāta دیگر که اسم مفعول dā میباشد و در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی دادن و آفریدن و بخشیدن است و در فارسی نیز داد شده چنانکه در بغداد (بغ + داد) و خداداد . داد در جزء دوم خرداد در اوستا tāt میباشد همین جزء در امرداد هم دیده میشود . در خود اوستا خرداد و امرداد هوروات Haurvatāt و امرتات Ameretat آمده است ، تات جداگانه مورد استعمال ندارد ، جزئی (Suffixe) است که بانجام برخی از واژهها پیوسته ، میرساند که آن واژه اسم مجرد و مؤنث است چنانکه در ارشئات arshāt (= راستی و درستی) در و تات devatāt (= درستی) . او بر تات uparatāt (= برتری) و جز آن .

(۴) تیر : در اوستا تیشتریه Tishtrya در پهلوی تیشتر Tishtr یکی از ایزدان مزدیسنا و نگهبان باران است . از یر تو کوشش این فرشته است که زمین باک اهورائی از بخشایش باران برخوردار گردد ، و کشتزارها سیراب شود . ناگزیر بهمین مناسبت است که نویسندگان عرب و ایرانی تشر را فرشته روزی دانسته و آنرا میکائیل ایرانیان پنداشته اند چنانکه میدانیم میکائیل در دین یهود و اسلام فرشته رزق است . در فرهنگهای فارسی بقلطبشر یاد کرده اند و چون همه مانند اسدی نوشته اند که میکائیل است هیچ شبهه نمی ماند که تشر مراد است دقیقی گوید :

تشر راد خوانمت شرك است او چو تو کی بود بگام عطا

در میان فرهنگها ، در سروری درست یاد شده : « تشر روزن ابتر حضرت میکائیل بود » در اوستا آبوش apaosha دیو خشکی رقیب تیشتر دانسته شده است . تیشتر نیز نام ستاره ایست که شعرای یمانی خوانند و در زبانهای اروپائی Sirius ،

تیشتر ستاره باران است ، هر آنگاه سراز گریبان آسمان بدر کرده بدرخشد ، نوید ریزش باران میدهد . در اوستا ، یکی از قطعات بسیار دلکش که تیر یشت نامیده شده در نیایش فرشته باران است . تیر (= تشریبه = تیشتر) ستاره و فرشته باران نباید مشتبه شود با تیر دیگر که در تازی سهم گویند . تیر باین معنی در فرس هخامنشی تیگری Tigri و در اوستا Tighri خوانده شده است .

۵) امر داد : در اوستا امرتات ameretât از جزء اخیر آن که تات tât باشد و در فارسی داد شده ، یعنی تبادل تبدیل یافته ، سخن داشتیم . یاره دیگر این واژه از دو جز ، ساخته شده نخست از « آ » که از ادوات نفی است یعنی نه در مقابل راتی Râti = رادی وزات Zâta = زاده و بنتی Pantî = راه (بند) و جز آن در اوستا اراتی arâti نارادی و آزات azâta = نازاده و اپنتی apanti = بیراهه آمده است . از برای این جزء در فارسی « نا » یا « بی » آورده میشود . در فارسی فقط در چند واژه این حرف بجا مانده از آهست همین امرداد و انیران که نام روز سیام ماه است ، مشتبه نشود با « آ » یا « ا » که در اوستا و فرس هخامنشی و پهلوی و فارسی معنی « به » از آن بر میآید چنانکه در فارسی آخوند که بمعنی مردی خوانده و داناست و راسته = آراسته و رام = آرام و شنا = آشنا و جز آن .

جزء دوم مرت mereta = مرت mareta بمعنی مردنی و در گذشته نیست شدنی و نابود گردیدنی و مردم ، از مصدر مر mar که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی مردن است . چون آدمی ، مردنی و نژند پذیر است چنین خوانده شده است همچنین در فرس هخامنشی مرتیه martiya و در اوستا مشیه masha و مش masha و مشیاک mashyâka بمعنی مردم ، بسیار آمده است .

گفتیم اردیبهشت و خرداد و امرداد و شهریور و بهمن و اسفند را امشاسپندان خوانند . واژه امشاسپند نیز از امش و حرف نفی « آ » ترکیب یافته ، امش a-mesha بمعنی بیمرک . از جزء دیگر این واژه که سپند باشد و بمعنی مقدس است در بیان معنی اسفند سخن خواهیم داشت . در گزارش (= تفسیر) پهلوی اوستا که زند خوانند امش امرتات در هر جا که معنی لفظی آن اراده شده ، در پهلوی به امرک amark گردانیده شده است .

بنابر آنچه گذشت امرداد یعنی بیمرگ و آسیب ندیدنی یا جاودانی و باید امرداد با اداة نفی « آ » باشد نه مرداد که معنی برخلاف میدهد .

امرداد (= امرتات) امشاسپندی است که نماینده بیمرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال ناپذیر اهورامزداست ، در جهان خاکی نکهبانی گیاهها و رستنیها سپرده باوست .

۶) شهریور : در فارسی شهر برهم گفته شده ،

چو در روز شهر بر آمد بشهر زشادی همه شهر را داد بهر (لیبی)

در اوستا خشتهر و تیر به Khshathra-vairya مر کب است از خشتهر و تیر به . خشتهر در اوستا و فرس هخامنشی و سانسکریت بمعنی کشور است همین واژه است که در فارسی شهر شده و بجای بلده عربی بکار میرود . باز در فارسی لغاتی داریم که دایره مفهوم پارینه آنها تنگتر شده از آنهاست دبه یاده که در فرس هخامنشی دهبو Dahyu و در اوستا دخیو Dakhyu

بمعنی کشور یا مملکت است و داریوش بزرگ در سنک نپشته بهستان، بابل و مصر و سغد و خوارزم و جز آن هر یک را دهیو نامیده است، برزن که در فارسی بمعنی محله است در فرس هخامنشی وردن Vardana (در اوستا ورزان Varezâna) بمعنی شهر است از اینکه از واژه خشتهر، در فارسی خاه افتاده و شهر شده نظیر بسیار دارد چون خشنا Khshna (= شناختن) خشپ Khsbapa (= شب) آخشتی akhshti (= آشتی) و جز آن. گاهی آن خاه اصلی ماقبل شین همچنان در فارسی بجا مانده چون خشنو Kshshnu (= خشنود).

هر چند امروزه از مفهوم واژه شهر کاسته شده اما وسعت دیرین آن از واژه های ایران شهر و شهر بار هویدا است. در روزگار هخامنشیان در سر هر یک دهیو (= کشور) یک فرماندار یا نایب السلطنه گماشته بوده که او را در فرس هخامنشی خشتهر یا ون Khshathrapâvan می گفتند یعنی شهریان یا کشوردار، همین واژه را یونانیان Satrape (Satrapes) نوشته اند. همچنین خشتهر در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی پادشاهی و توانائی یا سلطنت و اقتدار است، اردشیر که در فرس هخامنشی ارت خشتهر Arta-Khshathra و در پهلوی ارتخشیر خوانده شده لفظاً یعنی کسی که بقانون ایزدی یا تقدس و باکی فرمانروائی دهد. خشتهر (= شهر) از مصدر خشی Khshi در آمده که بمعنی شاهی کردن و فرمان راندن و توانستن و یارستن است و در گزارش پهلوی اوستا (= زند) همین واژه در پهلوی به پاتیکشاهنیتن - patikhshâhenitan گردانیده شده از همین بنیاد است شایستن در فارسی و شاییتن shâyitan در پهلوی و از همین بنیاد است شاه که در فرس هخامنشی و اوستا خشیه Khshaya آمده و پادشاه در پهلوی پاتیکشاهی (خشیه - پتی Pati). نام چهارمین شاهنشاه هخامنشی خسارشا پسر داریوش که یونانیان xerxes خوانده و در فرس هخامنشی خسارشن Khshayârshan بوده، مرکب است از خشیه و ارشن arshan که بمعنی نیرومرد و دلیر است، این نام لفظاً یعنی در میان شاهان مرد منش و دلیر. اما جزء دوم واژه شهر یور که و ایریه Vairya باشد صفت است بمعنی برگزیده شده، از مصدر واز var که بمعنی برگزیدن و برتری دادن و گرویدن است. در طی سخن از واژه فروردین بیک ور بمعنی پوشاندن و نگهداری کردن و پناه بخشیدن، بر خوردیم. این ور دوم که بنیاد واژه وئیریه میباشد در اوستا چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی برگزیدن و گرویدن است. همین مصدر است که در پهلوی ورویتن Varavitan، و ورونیتن Varavenitan و در فارسی گرویدن شده است و در طی سخن از واژه اردیبهشت گفتیم: تبدیل و او اوستائی و فرس هخامنشی در فارسی بسیار است. همچنین در بسیاری از واژه های فرس هخامنشی و اوستا حرف و او در فارسی بگاف مبدل شده چون ویشناسپ Vishtaspa = گشتاسب، وهرک Vehrka = گرک، واز Vazra = گرز، وراز Varâza = گراز و جز آن. گذشته از گرویدن که در تبدیل شدن و او بگاف هیئت اصلی تغییر یافته در واژه باور و او اصلی محفوظ مانده است. بنا بر آنچه یاد کردم، خشتهر وئیریه Khshathra-Vairya = شهر یور بمعنی کشور برگزیده یا پادشاهی برگزیده مکرر در اوستا و واژه خشتهر وئیریه بمعنی بهشت گرفته شده یا کشور آسمانی اهورامزدا. شهر یور نماینده پادشاهی و توانائی مینوی آفریدگار است، در این گیتی نگهبانی فلزات با این امشاسپند است.